

مارسل پروست دو کابورگ = بلیک^۱ اولین بلوک - دانو ترجمه سحر کریمی مهر

برای خوانندگان در جستجوی زمان از دست رفته «کابورگ» همواره نماد «بلیک» است.

- بازدید از گراند - هتل، جایی که پروست برای خلق شاهکارش اقامت داشت.
۷ ژوئیه ۲۰۰۷: کابورگ یکصدمین سال تأسیس گراند - هتلش را جشن می‌گیرد. یک قرن است که مدرن‌ترین هتل دامنه پرگل و گیاه غرب فرانسه^۲ (مجهز به آسانسور، شوفاز، برق، بار امریکایی) و به قول روزنامه فینگارو: «یک قصر حقیقی داستانهای هزار و یکشب» افتتاح گردیده است.

شهردار کابورگ، شارل برتراند، نهایت سعی اش را در ساختن پلاژ کوچک تفریحی که رقیب ترویل و دوویل^۳ است، به کار گرفته؛ اما در حقیقت این مرد جوان فراری از سرما

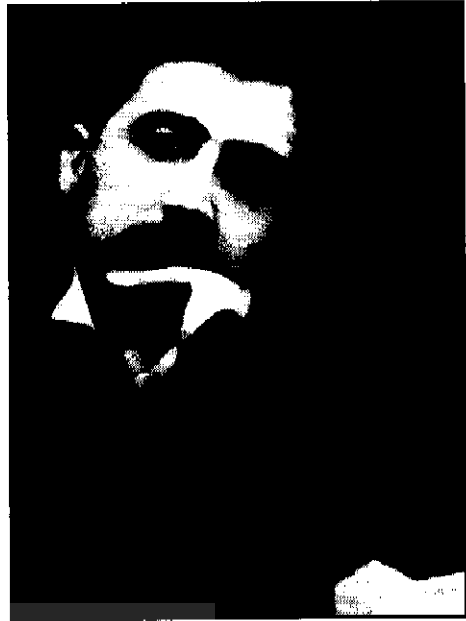
۱. حسن شهباز در جلد چهارم سیری در بزرگ‌ترین کتابهای جهان صفحه ۲۶۲ می‌نویسد:

«پروست در ماه مه ۱۹۰۹، هنگامی که در نرماندی با دختری که به تصور خود بسیار جوان و سرشار از شور زندگی است آشنا می‌شود در کرانه کابورگ، محلی که بعدها در کتابش به اسم «بلیک» آمده دیدار می‌کند و تصمیم می‌گیرد که با او ازدواج کند، اما تغییر رأی می‌دهد و به جای زناشویی با او به خانه می‌آید و در را بر روی آشنا و بیگانه می‌بندد و شروع به نوشتن کتاب خود می‌کند.»

2. Cote-fleurie.

3. Trouville - Dauville

نام دو شهر توریستی که بسیار نزدیک یکدیگرند.



● مارسل پروست

با پالتویی از جنس پشم شتر که خود را در آن پیچیده و یقه‌اش را هم رو به بالا برگردانده همان کسی است که از آنجا مکانی افسانه‌ای می‌سازد^۱: بلیک مارسل پروست. پروست از سال ۱۹۰۷-۱۹۱۴ به آنجا رفت و آمد داشت و هشت بار اقامتش در آن مکان مسیر زندگی و اثر ادبی‌اش را تغییر داد و شهرت جهانی گردشگری و گراند-هتل را متضمن ساخت.

با او در کابورگ همراه شدن، در عین حال روی سنگفرش‌های واقعی و خیالی قدم نهادن، به گشت و گذار در عصر شکوفایی^۲ پرداختن و در زمان مسحور شدن، برای خوانندگان در جستجوی زمان از دست رفته کابورگ همواره نماد بلیک،

۱. ترجمه این قسمت به نوعی تداعی‌گر خود اثر است و توضیح تمامی واضحات ضروری است زیرا که خود پروست هم کسی نبود که به راحتی و سرسری از چیزی بگذرد و تا نسبت به قابل لمس بودن مطلبی و حتی توصیف شیء قانع نمی‌شد دست بردار نبود. به قول رضا براهنی در کتاب قهقه‌نویسی، او حتی حرکت پشه‌ها در شب را هم می‌دید!

۲. منظور همان نیمه نخست قرن بیست می‌باشد که از آن به "belle-époque" یاد می‌کنند. شعرایی چون اپولینر هم آن دوره را که قبل از جنگ جهانی است تحسین می‌کند و در "sous le pont de Mirabeau" با حالتی نوستالژیک از آن یاد می‌کند. در این عصر اختراعات کثیری هم صورت گرفت و یادگارهایی هم بر جای ماند که برج ایفل از آن جمله است.



● هتل بزرگ کابورگ، سالن غذاخوری

آزمایشگاه خلق یک اثر ادبی بر مبنای تکامل تدریجی، دکور تئاتری کوچک و جهانی^۱، نقطه تلاقی یک منظره و تابلوی نقاشی به نام السثیر، حضور یک دسته دختر جوان پرشور، طنزی خنده‌دار در هتلی مجلل و عشق بی‌فرجام است.

بدینسان مارسل پروست از آغاز اوت ۱۹۰۷ از نخستین مشتریان گراند - هتل بود.

«مامان» دو سال است که مرده و لذا این احتمال می‌رود که پروست در جستجوی نشانه‌هایی از نزدیکانش باشد. سال ۱۸۹۱، طی اقامتش در دوران کودکی در چند سطر به مادرش می‌نویسد:

«من و مادر بزرگ با هم یکی شدیم، به جنگ باد می‌رویم!»^۲

۱. منتقدینی نظیر لیوپر بلوا، اثر پروست را همچون تئاتر می‌دانند که بازیگران از یک سوی صحنه داخل و از سوی دیگران خارج می‌شوند و حتی معتقد است که گاهی بازیگران در پشت صحنه نیز بازی‌های خوبی از خود ارائه می‌دهند. خود پروست هم جهان را بنان یک صحنه تئاتر می‌دانست: «تماشاخانه جهان، دکورها را کمتر از هنرپیشه‌گان و هنرپیشه‌گان را کمتر از "موقعیت‌ها" به معرض نمایش می‌گذارد.»

۲. این بخش از اثر همچون بخش مرگ مادر بزرگ بسیار زیباست. راوی جوان ما به همراه مادر بزرگ چند روزی را در بلیک می‌گذرانند و بسیار لذت می‌برد و عشق به مادر بزرگ را بسیار زیبا توصیف می‌کند. آنگاه که مادر بزرگ گاه که او سرفه می‌کند از اتاق بغلی به دیوار اتاقش ضربه می‌زند و حضور خویش را همچون حامی اعلام می‌کند. بعدها در دومین سفرش به بلیک حین بستن بند کفشش به باد او می‌افتد و آرزو می‌کند که کاش حضور داشت و برای تسلی اش ضربه‌ای به دیوار می‌کوفت. این جمله خطابه‌ای به مادر هم به راحتی عشق به او را می‌رساند که



● نمایی از هتل کابورگ

پیوند داشتن، رؤیای جاودانه مارسل کوچک...

اقامت بعدی اش که بسیار غمبار است، در سپتامبر ۱۸۹۰ به همراه مادرش چند ماه پس از مرگ مادر بزرگ صورت می‌گیرد.

اما، معجزه‌هایی در ژوئیه ۱۹۰۷ به وقوع می‌پیوندد: آن دوره که پروست به خاطر مرگ مادر کاملاً از پا درآمده و همین امر او را به سوی زندگی‌ای که «در این سالن و آن سالن می‌گذرد» هدایت می‌کند: ملاقات‌هایی در محافل سطح بالا و دوستانه.

علیرغم اظهار نظرهایش «کابورگ کاملاً جایی و رای محفل بازی است.»

پروست در دیدارش از کازینوی پولو، بازی قماز، باکارا^۱، سرمایه‌گذاری در بورس جایی که همه ثروت در آن به باد می‌رود و گردش با اتومبیل در تمامی آن منطقه را تحسین می‌کند.

ژاک بیزه که از دوستان اوست، اتومبیلی را به همراه راننده^۲ در اختیار او گذارد. از

حتی علیرغم آسم شدید با حضور او می‌تواند بر باد هم غلبه کند!

1. Baccara:

یک جور بازی ورق است.

۲. منظور همان آلفرد اگوستینلی است که پروست برایش علاقه بسیاری فائل بود و به حدی بر او تأثیر گذاشت که بعدها پروست وقتی که او کشته شد می‌نویسد: «هر بار که سوار تاکسی می‌شوم از صمیم قلب از خدا می‌خواهم اتوبوسی که از روبرو می‌آید مرا له کند.»

آنجایی که او هر ساله با خدمتکار شخصی اش نیکلاس کوتین به آنجا می‌رفت، بعدها فردی را هم به عنوان منشی برگزید تا در زمینه کاری به او کمک کند.

سال ۱۹۱۱ همان جا با یک ماشین تحریر برای تایپ نمودن دست‌نوشته آنچه که بعدها کمبره نام گرفت، مشغول بکار شد.

چراکه معجزه واقعی کابورگ هم همین است: آماده کردن و به نگارش درآوردن اثر. اگر در سایه دختران شکوفا یا سدوم و عموره از ابزار اولیه‌ای که طی هشت بار اقامت جمع‌آوری گشته، بهره‌جسته‌اند و از جزئیات بسیار واضح در متن ساختار، توصیف بسیار ناملموس آسمان و یا انتظار^۱ نشأت گرفته‌اند، اگر کابورگ کم‌کم بلیک شده بدین خاطر است که امکان حضور ابزار مستدل و تردیدآمیز و قطعی را در اثر فراهم می‌سازد. پروست اغلب اوقات از آغاز زوئیه تا پایان سپتامبر ساکن آنجا بود و به ندرت در یک اتاق ماندگار. در حالی که به شرحی بودن هوا ناسزا می‌گفت، از طبقه دوم به سوم و یا حتی چهارم می‌رفت به این امید که آرامش یابد؛ حال آنکه از دست همسایه عصبی دیوار به دیوارش گریزان بود و نسبت به چشم‌انداز دریا بی‌اعتنا.

او را می‌بینیم که به تدریج قدرت بدنی اش تحلیل می‌رود و در سال ۱۹۱۰ در حالی که غرق کار است، هر روز یا هر دو روز و یا هر سه روز یکبار بیش از یک ساعت از اتاقش خارج نمی‌شود.

روی تراس در مبل راحتی و یا پشت میز کارش نزدیک ایوان سرپوشیده شیشه‌ایی جایی که دقت و کنجکاوی تمامی خدمه را برمی‌انگیزد، به قول فیلیپ سوپو «با رفتاری آرام و محبت‌آمیز» می‌نشیند.

آخرین اقامت مارسل پروست در ۱۹۱۴ به اصطلاح آخرین سفر اوست به همراه سلسلت^۲ الباره^۲.

با این حال نویسنده همچنان در آنجا حضور دارد. شهر، گراند-هتل و «محفلی ادبی پروستی در کابورگ-بلیک» به صورت کنفرانس‌ها، گردهمایی‌ها و همچنین جایزه ادبی دوسالانه، امروزه در نوع خود زنده‌ترین نماد تجلی‌اند.

۱. این نکته‌ایست که بسیاری از منتقدان هم بدان اشاره دارند. برای مثال بخشی که راوی در انتظار بوسه شب بخیر مادر سپری می‌کند و آنالیزهایی که در حین این انتظار انجام می‌دهد همچنان جای بحث دارد.

۲. منشی مارسل پروست.